سرّ فدا، ذبیح در راه خدا

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## سرّ فدا، ذبیح در راه خدا

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

از زمان حضرت ابراهیم اصطلاح قربانی یا ذبیح مرسوم گردید و در آثار الهی از آن زمان تا کنون مطرح بوده است. حکایت حضرت ابراهیم، که قدری سبب اختلاف بین پیروان حضرت موسی و حضرت محمّد شده است، از آنجا نشأت می‌گیرد که یهودیان معتقدند این افتخار نصیب حضرت اسحق شده و مسلمین بر این باورند که این امتیاز از آنِ حضرت اسمعیل بوده است.

امّا، آنچه که می‌تواند سبب اتّحاد این دو قوم شود آن است که هر دو متّفق هستند که حضرت ابراهیم در امتثال امر حضرت الوهیت، یعنی محبوب قلب حضرت ابراهیم، اقدام به فدا کردن فرزندش نمود، اعم از آن که اسحق یا اسمعیل بوده باشد. اسحق از همسر اوّل طلعت ابراهیمی، یعنی سارا یا ساره، بود و اسمعیل از حرم ثانی آن حضرت، یعنی هاجر متولّد شد. هر دو برای حضرت ابراهیم عزیز بودند و نهایت درجۀ فدا و عبودیت در ساحت حق را حضرت ابراهیم نشان دادند که امر الهی را اطاعت کرده اقدام به چنین کاری نمودند.

در قرآن کریم، بدون ذکر نام فرزند حضرت ابراهیم، ذکر شده است: "... قَالَ يَٰا بُنَىَّ إِنِّىٓ أَرَىٰ فِى ٱلْمَنَامِ أَنِّىٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَٰا ابَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰابِرِينَ." (سورۀ صافات، آیۀ 102 / مضمون: گفت ای فرزندم من در خواب دیده‌ام که سر تو را می‌بُرم. بنگر چه می‌بینی؟ گفت پدرجان آنچه فرمان یافته‌ای انجام بده که به زودی مرا به خواست خداوند از شکیبایان خواهی یافت.)

حضرت ابراهیم و فرزندش در مقابل ارادۀ الهی تسلیم شدند و پدر فرزندش را به پیشانی بر خاک افکند ("فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ"، سورۀ صافات، آیۀ 103) و ندای الهی بلند شد که ای ابراهیم تو رؤیایت را به حقیقت باور داشتی و ما نیکوکاران را جزای نیکو دهیم (همان، آیۀ 104) و سپس در آیۀ 107 می‌فرماید که "و فَدَیناهُ بذبحٍ عظیم." (مضمون: و به جای او قربانی بزرگی را فدیه پذیرفتیم.)

و امّا در تورات آمده است، "خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت ای ابراهیم عرض کرد لبّیک. گفت اکنون پسر خود را که یگانۀ تُست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحق را بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم برای قربانی سوختنی بگذران." (سفر پیدایش، باب 22، آیات 1-2) در ادامه آمده است که، "ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید. در حال، فرشتۀ خداوند از آسمان وی را ندا در داد و گفت ای ابراهیم، ای ابراهیم، عرض کرد لبّیک. گفت دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن. زیرا که الآن دانستم که تو از خدا می‌ترسی چون که پسر یگانۀ خود را از من دریغ نداشتی. آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه به شاخ‌های خود گرفتار شده پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته آن را در عوضِ پسر خود برای قربانی سوختنی گذراند." (همان، آیات 10-13)

حضرات مسلمین با توجّه به آیات فوق، گویند چون خداوند به حضرت ابراهیم فرموده که پسر یگانه‌ات را قربانی کن، و اسحق فرزند دوم حضرت ابراهیم بوده، بنابراین، مقصود اسماعیل بوده که قبل از تولّد اسحق فرزند یگانۀ حضرت ابراهیم بوده است. امّا، در باب بیست و یکم آمده است که بنا به اصرار سارا، حضرت ابراهیم هاجر و اسمعیل را از خود دور کرده به سرزمینی دیگر برد. بنابراین، در زمان صدور دستور قربانی، اسحق تنها پسر موجود بوده است و لذا این دلیل قانع کننده نتواند بود.

شیعیان معتقدند که مقصود از فرزندی که قرار بود قربانی شود اسمعیل بوده ولی اهل سنّت دو گروهند. گروهی گویند مقصود اسحق است و گروهی دیگر بر پایۀ بعضی روایات اسمعیل را ذبیح دانند. به هر حال، جمیع اینها بر پایۀ حدس و گمان است.

امّا، آنچه که جمیع بر آن اتّفاق نظر دارند آن است که حضرت ابراهیم در مقابل ارادۀ الهی تسلیم شد و قصد داشت فرزندش را قربانی کند. از آن گذشته هر دو طرف اتّفاق نظر دارند که ذبحی صورت نگرفته و قوچی، یا به بیان حضرت عبدالبهآء میشی، به جای اسحق یا اسمعیل قربانی شده است که آن را فدیه می‌نامند. بنابراین، وجه اتّحاد مسلمانان و یهودیان مهم‌تر از وجه اختلاف است و باید به آن ناظر بود.

جمال مبارک در این باره می‌فرمایند، "و ما سَمِعتَ فی خلیل الرّحمن إنّهُ حقٌّ لا رَیبَ فیه. مأمور شدند به ذبح اسمعیل تا آن که ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امرالله بین ما سِواه و مقصود از ذبح او هم فدایی بود از برای عِصیان و خطای مَن عَلَی الأرض چنان که عیسَی بن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول‌الله حسین را فدا نمودند. احدی اطّلاع بر عنایات خفیۀ حق و رحمت محیطۀ او نداشته و ندارند. نظر به عصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیاء جمیع مستحقّ هلاک بوده و هستند. ولکن الطاف مکنونه الهیّه به سببی از اسباب ظاهره حفظ فرموده و می‌فرماید. تفکَّر و کُن مِنَ التّائبین." (مجموعه الواح طبع مصر، ص333)

در اینجا اگرچه حضرت بهاءالله به نام اسمعیل اشاره صریح دارند، امّا می‌فرمایند مقصود خداوند ظهور استقامت و انقطاع حضرت ابراهیم بوده است و ضمناً برای حفظ اهل ارض قربانی تقدیم خداوند شده است. معهذا حضرت بهاءالله در لوح دیگری، به امضاء خادم‌الله، این موضوع را بیشتر تشریح می‌فرمایند:

"جناب حکيم حزقيل حيم دو سؤال نموده بودند. اوّل ذکر نموده‌اند که در کتب قبل ذبيح‌الله حضرت اسحق (ع) بوده و در فرقان به اسم اسمعيل (ع) اين مقام نازل شده يعنی ذبيح‌ اللّهی به اسم آن حضرت در فرقان مسطور است. ما سئله حقٌّ لا ريبَ فيه. ولکن بايد جميع نفوس ناظر به کلمهء مشرقه از افق بيان ربانيه باشند و لکلّ نفسٍ اَنْ يَتَفَکَّرَ فی سلطانِها و نفوذها و اقتدارها و احاطتِها. شکّی نبوده و نيست که اين امور به سبب کلمهء الهی محقَّق و ثابت شده و کلمة‌الله است مهيمن بر کلّ اشيا و اوست موجد عالم و مربی عالم و اوست که تشنگان وادی فراق را به بحر وصال دعوت می‌نمايد و اوست که ظلمت نادانی را به فجر دانائی منور می‌فرمايد. ملاحظه نمائيد اليوم جميع ناس که از قبل بوده‌اند تصديق ذبيح‌اللّهی حضرت اسحق را نموده‌اند و همچنين امّت فرقان تصديق نموده‌اند اين مقام را از برای حضرت اسمعيل مع آن که بر هر صاحب بصر و صاحب درايتی معيّن و واضح است که بر حسب ظاهر ذبح واقع نشده و، به اتّفاق کل، حيوانی ذبح شده. حال تفکّر نمائيد که سبب چيست و علّت چه. نفسي که به قربان‌گاه دوست رفته و ذبح نشده به خلعت ذبيح‌اللّهی مخلَّع و به طراز قبول فائز گشت و شکی نيست که به سبب کلمهء الهيه به اين مقام فائز شد و به اين خلعت عظمی مشرّف آمد. پس مدار ظهور و بروز و اثبات و تحقّق اسما و اشيا و مقامات جميع منوط و معلق به کلمهء الهيه است؛ و هم‌چنين شکی نبوده ونيست که غيب منيع لايدرک بذاته تکلم نمی‌فرمايد چه که مقدّس از شئونات معروفه و دلالات مذکوره بوده و خواهد بود. بلکه به لسان مظاهر خود تکلّم می‌فرمايد. چنانچه توراة از لسان حضرت موسی جاری شد و احکام آن زمان را حق جلّ جلاله به لسان کليم ذکر فرمود و هم چنين ساير کتب مقدسه که بر حسب ظاهر از لسان نبيّين و مُرسَلين ظاهر شده و متکلّم و ناطق در کلّ حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم اقتداره و کَبُرَ شأنه بوده. از آنچه ذکرشد محقَّق و ثابت که مقام ذبيح‌اللّهی از برای حضرت اسحق مطابق آنچه در کتب قبل است به قول حضرت ابراهيم عليه السلام شده و همان کلمه در کور فرقان از مطلع آيات الهی و مشرق وحی ربانی درباره حضرت اسمعيل ظاهر و باهر و هويدا." (امر و خلق، ج1-2، ص474 / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 8، ص314-317)

توضیح حضرت عبدالبهاء گویای آن است که بر حسب اصطلاحات قوم این موضوع بیان شده است. حضرت ربّ اعلی هم در مناجات معروف خود در هنگام صعود فرزندشان احمد، همین عنوان را به کار بردند که، "اللّهمَّ يا الهي كاش اين ابراهيم ترا هزار اسمعيل بود تا همه را در راه محبّت تو قربانی می‌نمود." (مطالع‌الانوار، ص62)

مرکز میثاق در توضیح ذبیح‌اللّهی اسحق و اسمعیل می‌فرمایند، "در مقام توحيد اسمعيل و اسحق حکم يک وجود دارند. عنوان هر يک بر ديگري جائز است. و امّا در توراة ذکر اسحق است و همچنين در أحاديث حضرت رسول نيز ذکر اسحق هست و ذکر اسمعيل هر دو و اين عبد ذکر اسمعيل را نموده به حسب اصطلاح قوم چون در السن و افواه أهل فرقان ذکر اسمعيل است. لهذا به اين مناسبت، در ضمن بيان، أحباي الهي را هر يک که به اسمعيل موسومند به اين مقام أعزّ اعلی دلالت کرد." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص329)

این که فرموده‌اند که در احادیث ذکر اسحق و اسمعیل هر دو به عنوان ذبیح الهی آمده است، می‌توان به برخی احادیث اشارتی داشت. جناب فاضل مازندرانی به ذکر دو حدیث اکتفا کرده‌اند:

"سُئِل الصّادق عن الذّیح من کان. فقال اسمعیل. لأنَّ اللهَ عزّ و جلّ ذَکَر قضیته فی کتابه ثمّ قال و بشّرناه باسحق نبیّاً مِنَ الصّالحین. و قد اختلف الرّوایات فی الذّبیح؛ فَمِنها ما وَرَد بأنّهُ اسمعیل و منها ما وَرَد بأنّه اسحق و لا سبیلٌ الی ردّ الأخبار متی صحّ طرقها. و کان الذّبیح اسمعیل. لکن اسحق لمّا وُلِدَ بعد ذلک تمنّی أن یکون هو الذّبیح و اُمِرَ اَبوه بذبحه و کان یصبِرُ لأمرالله کصبر أخیِهِ و تسلیمه لینالَ بذلک درجة فی الثّواب. فَعلَمَ اللهُ ذلک مِن قلبه فسمّاه بین الملائکة ذبیحاً لتمنّیه ذلک." (امر و خلق، ج1-2، ص477، پاورقی، به نقل از کتاب "مَن لایحضره الفقیه" / مضمون: از حضرت امام صادق راجع به ذبح سؤال شد. فرمود اسمعیل است. زیرا خداوند در کتابش قضیۀ او را ذکر کرده و سپس فرموده اسحق را بشارت دادیم که از انبیاء صالحین است. روایات دربارۀ ذبیح اختلاف دارد. بعضی روایات حاکی از آن است که اسمعیل بوده و در بعضی روایات دیگر اسحق ذکر شده و هیچ راهی وجود ندارد که این اخبار رد شود و معلوم گردد کدام صحیح است. ولی اسمعیل ذبیح بود. وقتی اسحق متولّد شد تقاضا کرد که او هم ذبیح باشد و پدرش مأمور به ذبح او شد و او نیز مانند برادرش در کمال صبر و تسلیم بود تا به آن درجه از منقبت برسد. خداوند این را از قلب او دانست و لذا بین ملائکه به ذبیح ملقّب شد.)

روایت دیگر هم که در همان مأخذ از مجمع‌البحرین نقل شده دارای همان مضمون است. در آنجا به حدیثی از حضرت رسول اکرم استناد شده که فرمودند، "أنا ابن الذّبیحین" (من فرزند دو ذبیح هستم) و آن را دلیل دانسته‌اند که اسحق و اسمعیل هر دو ذبیح بوده‌اند. امّا مفسّرین اسلام ذبیح دوم در حدیث فوق را عبدالله ابن عبدالمطّلب، پدر حضرت رسول اکرم می‌دانند. به هر تقدیر، آنچه که اهمّیت دارد، انقطاع حضرت ابراهیم خلیل الله است که موضوع "سرّ فدا" را مطرح می‌کند.

**سرّ فدا**

اگرچه حضرت بهاءالله اشارتی دارند که مقصود خداوند ظهور انقطاع و محویت صِرفۀ حضرت ابراهیم در پیشگاه ذات الوهیت بوده است و همین برای اهل بهاء کفایت می‌کند. امّا، حضرت عبدالبهاء نیز توضیحات دیگری عنایت فرموده‌اند. در بیان مبارک آمده است:

"مقصود از ذبح و قرباني در کور حضرت خليل مقام فدا بود نه مراد قصابي و خونريزی. اين سرّ فداست و سرّ فدا معاني بی حدّ و شمار دارد. از جمله فراغت از نفس و هوی و جان‌فشانی در سبيل هُدیٰ؛ و انقطاع از ما سِوَی اللّه؛ و از جمله محويت و فناء دانه و ظهور در شجر و ثمر به جميع شئون. فی‌الحقيقه آن دانه خود را فدای آن شجره نموده. زيرا اگر دانه به حسب ظاهر متلاشی نشود آن شجر و آن شاخ و آن ثمر و آن ورق و آن شکوفه در حيّز وجود تحقق نيابد. و از جمله معنی سرّ فدا اين است که نقطهٴ حقيقت به جميع شئون و آثار و احکام و أفعال در مظاهر کلي و جزئي ظاهر و مشهود و عيان گردد؛ يعني نفوس مستفيض از اشراقات او شوند و قلوب مستشرق از أنوار او. و اين سرّ فدا به حسب مراتب در هر حقيقتي از حقائق مقدسه و کينونات علويه و مظاهر اشراقيه مشهود و واضح گردد. کلّ ذبيح هستند و کل فدائيان سبيل الهي و کلّ به قربانگاه عشق شتافتند. لهذا اسحق و اسمعيل هر دو ذبيحند. بلکه جميع بندگان الهي و اين مقامی از مقامات است که از لوازم نجوم توحيد است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج2، ص328-329)

لهذا هر فردی که خود را در راه حق فدا کند، یا در سبیل حق گام بردارد و خود را فراموش کرده یکسره ناظر به رضای الهی باشد، یعنی ارادۀ خود را در ارادۀ خداوند فانی سازد، می‌تواند این عنوان را کسب کند.

**فدا شدن جمال مبارک**

معمول چنان است که خداوند عزیزترین کسانش را برای هدایت بندگانش قربانی می‌کند و در صدر جدول فدائیان حق مظاهر ظهور الهی هستند که پیش از آمدن به این عالم می‌پذیرند که در راه حق فدا شوند و بندگانش را هدایت کنند (مجموعه الواح، طبع مصر، ص343) و البتّه از مؤمنین هم جز این انتظاری ندارند که در این راه خود را فدا کنند و در رنج‌های آنها سهیم شوند (همان / مکاتیب عبدالبهاء، ج4، ص56)

بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله تصریح دارند که خداوند ایشان را برای حیات اهل عالم فدا کرده است، بقوله تعالی: "حمد محبوبی را سزا که نظر به عنایت کبری طلعت ابهی را مخصوص حیات اهل عالم فدا فرمود و نیکوست حال کسی که در این ظلمات به مثابۀ مصباح برافروزد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 44، ص103)

در ادامه به همین نکته اشاره دارند که، "ملاحظه رحمتم نمائید شما در محافل خود آرمیده‌اید و جمال قدم با جمعی دوستان و اهل حرم در دست اعدا مبتلا؛ در این سجن کُبریٰ به ذکر دوستان حق مشغول. لذا بر شما لازم که به شرایط حبّ عمل نمائید و به حقّ ناظر."

بنابراین، هر نفسی می‌تواند با رعایت شرایط حبّ به مقام ذبیح‌اللهی برسد و به سرّ فدا پی ببرد.

**نحوه پی بردن به سرّ فدا**

چه بسیار نفوسی که سرّ فدا را در زندگی خود به منصّۀ ظهور می‌رسانند امّا از شدّت خضوع و فروتنی خود را محروم از آن تصوّر می‌کنند. بسیاری هستند که جمیع هستی و اوقات خود را وقف خدمت به امر الهی و احبّای رحمانی کنند امّا شاید ندانند که این همان سرّ فدا است که آنها را اینگونه مفتون خدمت خاضعانه به ساحت خداوند یگانه نموده است. سرور و فرح روحانی لحظه‌ای آنها را ترک نکند و رضای به رضای الهی آنی از آنها دور نشود. آنها حتّی اگر محاط به اعداء امرالله گردند، همواره توکّل به حق کنند و امور خویش را به او تفویض نمایند. حضرت عبدالبهآء چنین هدایت می‌فرمایند:

"ای احبّای الهی هرچند گرگان در کمينند و درندگان خشمگين تا آهوان بّر وحدت را به دست آرند و آنچه مقتضای طينت است مُجری دارند ولی شما توکّل به حضرت دوست نمائيد و تجّرد از مغز و پوست جوئيد؛ واقفِ سّر فدا گرديد و قائم به خدمت جمال ابهی؛ فرح و سرور در انقطاع و انجذاب و اشتياق به ملکوت ابهاست. تا نشئه صهبای محّبت‌اللّه حاصل نگردد نور فرح الهی و سرور رحمانی ندرخشد؛ اگر جميع اسباب وجد و طرب و شادمانی آماده گردد و نفحهٴ روحانی نوزد عاقبتش نوميديست و حسرت ابدی. لهذا بايد احّبای الهی جميع توجّهشان به ملکوت رحمانی باشد تا ابواب سرور و شادمانی از جميع جهات مفتوح گردد." (حدیقه عرفان، ص188)

**سرّ فدا در شهادت حضرت مسیح**

وقایعی که در طول تاریخ ادیان رخ داده هر یک گویای ایثار و فداکاری مؤمنین به مظاهر ربّانی و در صدر آنها نفس مقدّس مظهر ظهور است. شاید بندگان فقط شهادت نفوس مقدّسه‌ای چون حضرت مسیح و حضرت امام حسین و حضرت اعلی را مشاهده نمایند. امّا، مبیّن آیات در هر یک از این رویدادها اسراری را می‌بیند و تشریح می‌کند. هاوارد کلبی آیوز، کشیش مسیحی که به امر مبارک اقبال کرد، روایت می‌کند که حضرت عبدالبهآء چگونه اسرار فدا در شهادت مسیح مظلوم را بیان می‌فرمایند. او نوشته است:

"کلمه قربانی را تشريح فرمودند و تحت چهار عنوان آن را بيان داشتند:

1-شهادت حضرت مسيح شامل انقطاع ارادی از جميع نعمات اين جهان ناسوت حتی نعمت حيات بود تا مردم را به شاهراه حيات حقيقی دلالت فرمايد. در اين باره هيکل مبارک فرمودند، «اگر اراده مي‌فرمود که خود را نجات بخشد و ميل نداشت که وجود مقدّس خود را فدا نمايد هرگز به هدايت احدی موفق نمي‌گرديد. اين است يکی از معانی فدا.»

2- معنی ثانی در تشريح بيان مبارک اوست که مي‌‌فرمايد: «هر کس از جسم من خورد تا ابد زنده خواهد ماند.» محقق است که وجود جسمانی حضرت مسيح از مريم تولد يافته ولی حقيقت حضرت مسيح و کمال اوست که از آسمان نازل گرديد. و چنين نتيجه گرفتند که اگر نفسی از اين کمال نصيبی گيرد و عالم مادی را به جهت احراز کمالات جهان روحانی فدا نمايد البته به عوالم نامحدود الهی وارد مي‌گردد و آن عالمی است که خود حضرت مسيح در آن الی‌الابد حيّ و باقی است و بدين وسيله است که انسان از محدوديت‌های عالم فانی خلاصی ابدی مي‌يابد.

3- معنای سوم را اينگونه تشريح فرمودند: دانه اندر زمين پنهان مي‌شود و خود را فدای شجری مي‌نمايد که بعد به ظهور مي‌رسد. ظاهراً دانه از بين مي‌رود ولی همان دانه که خود را فدا نموده در شاخه و برگ و شکوفه و ميوه همان درخت موجود است. اگر هستی آن دانه فدا نمي‌شد هرگز اين اوراق و ازهار و اثمار به وجود نمی‌آمدند. حضرت مسيح ظاهراً فدا شدند ولی صفات الهي و كمالات رحماني آن مظهر ظهور در جامعه مسيحيت زنده و جاويد ماند و اين کمالات را آن حضرت با فدا کردن نفس مقدّس خود در جهان تاسيس و ايجاد فرمود.

4- معنای ديگر فدا اين اصل است که حقيقةً هستی خود را فدا نمايد. انسان بايستی از عالم طبيعت و قوانين آن بالکل منقطع شود زيرا عالم مادّی عالم کـَون و فساد و مرگ است؛ عالم ظلمت و شرّ است؛ عالم حيوانی و توحّش است؛ عالم خونريزی و آز و آرزوست؛ عالم خودستائی، اَنانيّت و شهرت است. انسان بايستی از اين اميال خود را بالمَرّه دور سازد زيرا اين کيفيات متعلّق به عالم انسانی نيست؛ متعلّق به عالم پست ماديات است. وظيفه انسان اين است که مي‌کوشد تا دارای صفات الهی و کمالات ربّانی شود؛ بايستی صورت و مثال حق گردد و مظهر محبّت‌الله و سراج هدايت و شجره حيات و مرکز سنوحات الهيه شود يعنی انسان بايستی کيفيات عالم طبيعت را برای احراز کمالات الهی فدا کند." (درگه دوست، ص218-220)

**فدا و هُدی توأم است**

همانطور که قبلاً ذکر شد مقصود از فداکاری و قربانی، خونریزی نیست، بلکه هدایت خلق است به صراط مستقیم الهی تا احدی از وصول به قربیت محبوب جاودانی محروم نماند. بدین لحاظ است که هر نفسی با ایثار هستی و وجود خود می‌تواند طریق هدایت را به هم‌گِنان نشان دهد و راه را بنُماید. در واقع فدا و هُدی توأم هستند و یکی به دیگری رهنمون می‌شود. حضرت عبدالبهاء به شخصی از احبّاء به نام اسمعیل می‌فرمایند:

هُو الأبهی ای سُمّی ذبيح الهی در قرآن عظيم و کتاب مبين وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ وارد. در اين آيهٴ مبارکه سرّ فدا مشروح و نور هُدی مشهود. چه که فدا و هدی توأمند و قربان و ايمان يک بدن در دو پيرهن. تا حقيقت فدا در کينونت وجود تحقّق و ظهور نيابد انوار هُدی از مطلع کبرياء و مشرق اَو اَدنیٰ نتابد يعنی تا از نار موقدهٴ ربّانيّه شئون هالکهٴ کونيّه نسوزد انوار ملکوت ابهی مشکاة قلب و زجاجهٴ روح را نيفروزد. «نار عشقی بر فروز و جمله هستيها بسوز\*\*\* پس قدم بردار و اندر کوی عشّاقان گذار». جسم را فدا نمودن آسان، لکن شئون منبعثهء از حيّز وجود را که از لوازم ذاتی امکانست فدا نمودن مشکل. باری اميدواريم که ذبيح حقيقی گردی و فدای راه محبوب الهی و البهآء عليک و علی کلّ ثابت راسخ علی عهد اللّه و ميثاقه عبدالبهآء‌ع." (مکاتیب عبدالبهاء، ج8، ص112)

**سرّ فدا سبب بقای ابدی است**

توجّه به این مطلب حائز اهمّیت است که وقتی آدمی خویش را فدا نماید، به جاودانگی دست یابد و این از اسرار الهی است که در این عالم نتوان به آن پی برد. زیرا جاودانگی انسان زمانی رخ گشاید که جسم و جان فدای جانان نماید و از این عالم و عالمیان روی برتابد. البتّه مایلند که احبّای الهی با پی بردن به سرّ فدا، سرور و حبور را به دیگر نفوس نیز منتقل نمایند همانطور که خود ایشان صاحب این اوصافند احبّاء نیز باید به ایشان تأسّی نمایند. حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند:

"عبدالبهاء را محن و آلام آرزوی جانست و اذيّت و جفای غافلان مسرّت روح و وجدان. فراز صليبْ او را سرير اثير است و موتِ شديدْ حياتِ جديد؛ زهر بلا در مذاقش قند مکرّر است و سمّ جفا از شهد و شکر شيرين‌تر. بقا در فنا بيند و حيات در ممات جويد. با کمال سرور به مشهد فدا شتابد و در روز قربانی کامرانی کند. شما از محن و آلام او افسرده مشويد پژمرده نگرديد حزن و اندوه منمائيد بلکه روشن‌تر شويد و شعله شديدتر زنيد زيرا سرّ فدا سبب بقاست و فوت و فنا در اين مقام علّت حيات. خلاصه کل را به وجد و وله آريد و سبب جنبش و حرکت گرديد تا دلها منجذب به ملکوت ابهی شود و ارواح زنده به نفحات ملأ اعلی گردد." (منتخباتی از مکاتیب، ج2، ص197)

**حضرت عبدالبهاء سرّ فدا را به احبّاء بیاموخت**

در واقع حضرت عبدالبهاء، عملاً و قولاً؛ کتباً و شفاهاً، سرّ فدا را به احبّاء آموختند. شرح حیات ایشان، به مفهوم واقعی، گویای عمری تحمّل مصائب و بلایا و بی‌وفائی‌ها و تمجید فداکاری‌ها و خدمات اهل بهاء و هدایت آنها در سبیل مستقیم امر حضرت بهاءالله است. چه بسا روزها که اوقات خویش را حصر در رفع آلام و احزان نفوس می‌نمود و چه بسا شبها که در بحر تفکّر غوطه‌ور می‌شد؛ از طرفی به الطاف جمال ابهی می‌اندیشید و از طرفی به نحوۀ هدایت اهل بهاء جهت نجات اهل عالم از ورطه‌ای که در شُرُف سقوط در آن بود. حضرت ولی امرالله، شش سال بعد از صعود آن مولای قدیر، در وصف حضرتش چنین فرمود:

"آن مولای بصير و سيّد قدير پيروان ممتحن خويش را در معرض مخاطر لاتعدّ و لاتحصی بعد از خود بگذاشت و به فرمانی آسمانی در صيانت امراللّه و تطبيق مبادی و تعاليم اللّه و تقويت اساس دين اللّه و اعلان استقلال شريعت‌اللّه جُند هدی را مأمور ساخت. حجّت را بر اهل بها بالغ نمود و راه نيل به اين مرام را بنمود. از وقوع بليّات و تتابع محن و آفات و حصول موانع و صدمات و قيام قبائل و ملل و نُعاق ناعقين و فرياد و فغان رؤسای اديان و نحل، به عباراتی آتشين، فارِسان مضمار الهی را تنبيه و تحذير کرد و غالبيّت و قاهريّت مطلقهٴ محتومهٴ کلمة‌اللّه را بر عناصر ترابيّه و عوامل ناسوتيّه به گروه مجاهدين بشارت داد. هطول امطار رزايا را از شش جهت در متون صحائف و الواحش اِخبار فرمود و به قرب نزول ملائکهء نصرت از مصدر تأييد وعده داد. مراحل باقيهٴ رنج و بلا را يک يک تصريح و تشريح فرمود و عزّت و رفعت سرمنزل مقصود را در ضمن بيانات مهيّجه‌اش بر هر ذی‌بصری مدلّل و مبرهن ساخت. سرّ فدا و آيت وفا را به برگزيدگانش بياموخت و وسيلهٴ فوز به اين مقصد اعلی و رتبهٴ اسنی را بر جهانيان مکشوف ساخت. عصر مشعشع ظفر و استقلال شرع حضرت بهاءاللّه را قريب و حتمی‌الوقوع بپنداشت و ضجيج و عويل و حنين قبائل روی زمين را از لوازم و علائم يوم رهيب فصل بشمرد. فئهٴ ثابته را به فتوحات لاريبيّه قوّهٴ قلب ببخشيد و اهل غش و ترديد را به محروميّت و خذلان سرمدی انذار کرد. زهر هر بلائی بچشيد و تحملّ هر رنج و جفائی بفرمود. دمی آرام ننشست و در مدّت حيات پر انقلاب متلاطمش آنی فراغت بال نخواست و نجست. از حبل ولای بها تا آخرين نفس دست بر نداشت و از ذوق و شوق تنفيذ مبادی قيّمهٴ ساميهٴ بهيّهٴ حضرتش دقيقه‌ای منصرف نگرديد تا آن که دورهٴ هفتاد سالهٴ متاعب بی‌کران را به أنجام و پايان رسانيد و مَثَل اعلی و ميزان اتمّ و اوفیٰ و سر مشقی اتقن و ابهی از برای برای پيروان اهل بها بر صفحه روزگار بيادگار بگذاشت. آن مظلوم و سيّد حنون آمال و منائی در حيّز وجود جز تعليم درس وفا به أين ضعفا نداشت و جز حفاظت حصن حصين و تأمين آئين نازنين بعد از صعودش به ذروهٴ عِلّيّين آرزوئی ننمود." (توقيعات حضرت ولي امراللّه – ١٩٢٧-1939، ص48-50)

**احبّای ایران و سرّ فدا**

اگرچه اهل بهاء در مهد امرالله در طول دورانی متجاوز از یک و نیم قرن مبتلا به بلایا و رزایا بوده و در کمال وفاداری بر صراط مستقیم الهی ثابت و راسخ باقی مانده‌اند و عملاً اثبات نموده‌اند که درس خود را از طلعات مقدّسه به خوبی فرا گرفته و سرّ فدا را آموخته‌اند، امّا در چهار دهۀ اخیر این ثبوت و رسوخ بر امر الهی را دیگربار با وضوح تامّ نشان دادند به نحوی که اهل عالم به آن شهادت دادند. سی و اندی سال پیش، بیت‌العدل اعظم در پیامی به احبّای ایرانی مقیم سایر بلاد به تاریخ ژانویه 1985 تصریح فرمودند که احبّای مقیم ایران به "سرّ فدا" پی بردند. در این پیام مفصّل آمده است:

"ای ياران عزيز چون ديدهء بصيرت بگشائيم سرّ فدا را در استقامت بهائيان عزيز در ايران مشهود بينيم و سر تعظيم پيش آن واصلان بارگاه قرب الهى فرود آوريم و به زبان دل آن جواهر وجود را صلا زنيم که، اى مقبلان اى منجذبان بشارت باد شما را که به آئين دلدادگى فائز گشتيد و خاور و باختر را به تجليّات عشق جمال مبين منوّر فرموديد در مجمع احباب روح جديد دميديد و طريق انقطاع نموديد و کل را بر عبوديّت آستان تحريض و ترغيب نموديد و بر آن داشتيد تا به نام شما در اقصى نقاط دنيا مشروعات عظيمه برپا کنند و نقشه‌هاى عديده در تبليغ و انتشار امر الله طرح نمايند. از برکت خون پاکتان گلستان عرفان آبيارى گشت و ده‌ها هزار نهال نورُسته به بار آمد و سبب تزئين حديقهء حقيقت گرديد چنانکه مثلاً در هندوستان بيش از يکصد و شصت هزار نفر اخيراً در ظلّ امرالله وارد گشتند. گمان مبريد ما که به انتساب به آن شيران بيشهء فدا مفتخريم از ذکر خيرتان غافليم شب و روز ياد دل‌افروز شما شمع هر انجمن است انوارش الهام بخشد و حرارتش دلگرم نمايد جمالش دلربائى کند و عطر کافوريش مشک‌بيز شود. آسوده و مطمئن باشيد که راه شما پوئيم و نگذاريم که ما را به بي‌وفائى منسوب کنند. شما در سبيل عشق بهاء جان داديد ما وقت و استعداد خداداد را بر طَبَقِ اخلاص نهيم و نثار راهش نمائيم. شما ديده از مال و اندوخته به کلى دوخته‌ايد ما آنچه را خداوند بي‌مانند عطا فرموده در سبيل عبوديتش فدا کنيم. شما به اعمال طيّبهء طاهره به انتشار و ترويج امرالله پرداختيد ما نيز لسان به تبليغ گشائيم و از برکت جانبازى شما نفوس کثيرى را به ساحل سعادت رسانيم. اگر از حرکت محروميد ما جبران کنيم و تشتّتى را که حال خداوند به ما عنايت فرموده وسيلهء ارتفاع امرالله در نقاط جديده و لازمه نمائيم؛ در يک محل مجتمع نشويم و به نام شما به فتح اقاليم سائره پردازيم. رداء تقديس بر دوش گيريم تا بر دامن پاکتان که تار و پودش را از راستى و درستى و خداپرستى بافته‌اند غبارى ننشيند. جوشن انقطاع در بر کنيم تا چون شما روئين‌تن شويم و از هجوم مکاره دنيا و حرص و طمع و شهوات که از خصائص عالم طبيعت است نجات يابيم. از آلايش جهان فانى رو بر گيريم و به آسايش حقيقى جاودانى رسيم. غمخوار يکديگر شويم دستگير و مساعد و همراه و معاضد هم گرديم و چنان کنيم تا اعمال و اخلاقمان بر تقديس و تنزيه امر الهى چون آن شيدائيان حلقهء محبة‌الله شهادت دهد و شاهد سعادت ابدى رخ گشايد و لقاء جمال ابهى در ملأ اعلى چهره نمايد." (عندلیب، سال چهارم، شماره 13، ص9)

**لزوم فراگیری سرّ فدا از اهل بهآء**

نکتۀ جالبی در یکی از آثار حضرت ولی امرالله، صادره در رضوان 1928 میلادی خطاب به محفل مقدّس روحانی مرکزی ایران، منعکس است گویای آن که دیگران باید سرّ فدا را در میان اهل بهاء بیابند. زیرا در میان آنها وحدت اصلیه رخ گشاده و جمیع چون "شهد و شیر" دست در آغوش یکدیگر دارند. حضرت ولی امرالله بعد از آن که می‌فرمایند، "رئيس و مرئوس و تابع و متبوع دو رکن رکين سلطنت و حکومت آتيهٴ روحانی حضرت بهاءاللّه در آن اقليم جليل چون شهد و شير به يکديگر آميخته و مانند دو دلبر دست در آغوش يکديگر انداخته به شأنی که جدائی و دوئيّت و تباين مصلحت و تنافر و رقابت که شأن دول و ملل اين جهان پر آشوب و انقلاب است از جامعهٴ پيروان محبوب آفاق محو و زائل گشته و وحدت اصليّه در معتقدات و مسلک و اقدامات اهل بها چهره گشوده" به ذکر این نکته می‌پردازند که اولیاء امور و رعایای مظلوم این مملکت باید جامعۀ بهائی را سرمشق و الگوی خود قرار دهند. هیکل مبارک می‌فرمایند:

"وقت آن است وُلّاة امور و رعيّت مظلوم و مقهور نظری به شؤن روحانی و اداری حزب مظلوم بنمايند. اسّ اساس شريعت سمحا را تحقيق نمايند و بر کيفيّت نظم الهی و دستور آسمانی مطّلع و مستحضر گردند؛ معنی خلاقيّت کلمة‌اللّه را ادراک کنند و به روح آزاد مشعشع نافذ امر بها آشنا شوند. از تضامن و تفاهم و تعاون و تفاعل عناصر مختلفهٴ متباينه در ظلّ ناموس اعظم الهی عبرت گيرند و سرّ فدا و آيت وفا را از فدائيان اسم اعظم بيابند و تعليم گيرند." (توقيعات مبارکه 1927-1939، ص74)

**ایادی امرالله، جناب ابوالقاسم فیضی**

شاید بتوان در بعضی از نفوس مؤمنه آثار این سرّ فدا را یافت. این نفوس به کلّی از خود گذشتند و در سبیلی قدم گذاشتند که جز محویت و فنا در آن وجود نداشت. سرمایۀ آنها اعتماد به حق، توکّل به او و تفویض امورشان به حضرتش بود. آنها از کلام حق درس بندگی و فداکاری گرفتند و چه نیکو آثار آن درس را در زندگی خود به نمایش گذاشتند. فریدون وهمن دربارۀ جناب ابوالقاسم فیضی سخنی به زیبایی بیان کرده است که شنیدنی است. او می‌نویسد:

"آنچه فيضی را فيضی کرد و آن عاملی که شخصيت او را اين چنين ممتاز و بر جسته نمود همين سفر های دوران جوانی به ارض اقدس و گذراندن روزها و ساعاتی در حضور حضرت شوقی ربّانی بود. اگر شخصيت او را ممتاز و بر جسته می‌نامم بايد هر چه زودتر اضافه نمايم که امتياز و برجستگی شخصيت فيضی در فنای محض و نيستی کامل او در آستان الهی بود. او با ذهن جوشان و چشمان تجّسس‌گر خود سِرّ فدا را از زندگانی حضرت ولی امراللّه آموخت و تا پايان عمر کوشيد که بلکه اندکی از آن همه وفا و ايثار و بندگی به آستان جمال الهی را، که در وجود ولی امراللّه به شديدترين صورت نمودار مي‌ديد، در زندگانی خود تجّلی دهد. فيضی روح جاويدان يافت زيرا در آن عشق، در آستان آن شه زيبا، مُرد و با آن مرگ چون خورشيدی روشن از پس ابر بر آمد و حياتش گرمی‌بخش زندگانی هزاران شيفتگانش در سراسر عالم گرديد." (پیام بهائی، شماره 158، ص21)

**بعضی از فدائیان سبیل الهی**

اگرچه تاریخ امر مبارک مشحون از اسامی نفوسی است که به سرّ فدا پی بردند و مشتاقانه در راه خدا جان فدا نمودند، امّا گاهی اسامی بعضی از آنها نمود و جلوۀ بیشتری می‌یابد که نظر به شرایط خاصّ آنها است. البتّه نفوسی که به میدان فدا شتافتند، یکسان نبودند. جمال ابهی هر یک را به صورتی توصیف فرموده‌اند:

"فی کلّ سنةٍ بَعَثنا اسمعیلاً و أرسلناه الی مشهد الفداء و ما فدیناه بذبحٍ کذلک قضی الأمر مِن لدُن ربّک العزیز المختار. منهم اسمعیل الّذی سرُع مسرعاً الی مقرّ الفدا فی العراق [جناب سیّد اسمعیل زواره‌ای] بعد الّذِی ٱنجَذَبَ بکلمةٍ مِن لدنّا و فَدی نفسَهُ منقطعاً عنِ الأکوان و منهم أشرف الّذی کان ذاکراً بین العباد بذکرِ ربِّ مالک یوم التّناد و کلّما مَنَعوه أزداد شوقَهُ الی الله إلی أن فدی نفسَهُ و طار فی هواء القُرب و دخل مقعدَ الأمن مقام الّذی جعلناه أعلَی المقام [جناب اشرف زنجانی]؛ و منهمُ البصیر علیه ثناءالله و ذکره لعمری انجذب بندائه حقایق الأشیاء إذ طلع مِن افق بَیته بثناء ربّه و کان منادیاً بین العباد بهذا الإسم الّذی منه اضطربت البلاد إلی أن شرب کأس الشّهادً و فاز بما لا فاز به أحدٌ قبله... و منهم مَن فدی نفسَه فی الطّاء [جناب سلیمان‌خان تبریزی] و منهم مَن قطع حنجره إذ رأی نفسی مظلوماً بین ایدی الفجّار [جناب سیّد جعفر تبریزی] و منهم مَن أخَذه حبّ الله علی شأنٍ نبذ نفسَه فی البحر [جناب عبدالغفّار]... لم أدر أی ذبیحٍ أذکُرُ لک یا ایّها المذکور بلسان ربّک... و منهم فخر الشّهداء [جناب بدیع]... ای سائل لسان قِدَم می‌فرماید بقول ناس سر بریده فراوان بُوَد بخانۀ ما.... ایشان نفوسی هستند که به میل و ارادۀ خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص331-333 / مضمون: هر ساله اسمعیلی را مبعوث کرده به میدان فدا فرستادیم و فدیه نپذیرفتیم. یکی اسمعیل که در عراق بعد از شنیدن کلمه‌ای از سوی ما چنان منجذب شد که خود را در کمال انقطاع فدا کرد. دیگری اشرف بود که بین بندگان به ذکر خدایش ذاکر بود و هرچه منعش کردند شوقش به خدا بیشتر شد تا آن که خود را فدا کرد و به هوای قرب پرواز نمود و در جایگاه امن جایگاهی که بالاترین مقامش قرار دادیم وارد شد. دیگری ابابصیر بود که هنگامی که از خانه‌اش به ثنای پروردگارش خارج شد، حقایق اشیاء به ندای او منجذب شدند و شربت شهادت نوشید و به آنچه که قبل از او کسی نرسیده بود فائز شد. و کسی که در طهران خود را فدا کرد و کسی که وقتی مرا در دستان ستمگران مظلوم یافت حنجرش را قطع کرد و دیگری حبّ الهی چنان اخذش نمود که خود را در دریا انداخت. نمی‌دانم کدام ذبیح را ذکر کنم.)

یکی از این نفوس مشتاق، عبدالوهّاب شیرازی، عاشق دلدادۀ جمال ابهی بود؛ او در سیاه‌چال هم‌زنجیر جمال مبارک شد و هنگامی که عزم میدان فدا نمود، بشکن زنان و رقص کنان دژخیم را همراهی کرد تا در کمال سرور و حبور جان باخت. او از قبل در خواب دیده بود که در فضایی نامتناهی در پرواز است و جمال ابهی به او فرمودند که اگر تا واپسین دم همچنان مستقیم مانَد البتّه به همان فضایی که در رؤیا دیده برسد. مرکز میثاق امر بهاء، در لوحی خطاب به عبدالوهّاب کاشانی، حالت او را توصیف فرمودند: "جناب آقا میرزا عبدالوهّاب کاشانی علیه بهآءالله الأبهی هوالله ای عبدالوهّاب، در سفر اوّل جمال قدم به عراق عرب جوانی را ملاقات فرمودند نامش میرزا عبدالوهّاب بود. به مجردّ مُثُول به حضور مبارک و استماع بیان چنان منجذب و شادمان گردید که خاندان را هدایت نمود و جمیع را بشارت داد و بعد از رجوع اسم اعظم به طهران، پاکوبان، کف‌زنان، به ارض مقدّسه طهران شتافت و به وصول در قعر زندان مقرّ یافت و بعد از چند روز نوبت شهادت او رسید. چون جلّاد داخل زندان شد و، به فریاد، نام او بر زبان راند، آن نوجوان برخاست و رقصی مکمّل در زندان نمود و خود را تسلیم جلّاد کرد. بعد به شهادت کبری فائز شد و همواره جمال مبارک ذکر او می‌فرمودند. امید دارم که رَوح و ریحان آن عبدالوهّاب در این عبدالوهّاب نیز جلوه نماید. و علیک البهآء الأبهی. ع‌ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص74)

در جمعی، برای آن که شور و اشتیاق عبدالوهّاب را نشان دهند، خود هیکل مبارک آن حالت بشکن را تجسّم بخشیدند. میرزا محمود زرقانی نوشته است:

"ذکر شهدای اين ظهور اعظم فرمودند تا به شهادت آقا ميرزا عبدالوهّاب شيرازی رسيدند که چون از حبس طهران عزم قربانگاه يزدان نمود اوّل در زندان سر بر قدوم جمال مبارک نهاد و بوسه داد. بعد با يک يک از دوستان مصافحه نمود و چون از اين فرائض فارغ شد رقصی کرد بشکن بشکن نموده عازم ميدان فدا گرديد و بيان و ندای مبارک حين صحبت چنان مهيمن بود که زلزله بر ارکان نفوس انداخت و چون به ذکر رقص و بشکن نمودن رسيدند خود به حالت آن شهيد در آمدند بشکن و نعره‌ئی زدند که آن کيفيّت را مجسّم نمودند. بعد از مجلس می‌فرمودند استقامت و کيفيّت شهدای اين ظهور را نسبت به اصحاب مسيح ملاحظه کنيد. مقام امروز کجا و مقام آن نفوس کجا به بين تفاوت راه از کجاست تا به کجا." (بدایع‌الآثار، ج1، ص132)

دیگر نفس مقدّس جناب روح‌الله بود که در اوان طفولیت، به عرفان الهی فائز شد و توانست با ایثار جان به مقام بلند ذبیح‌اللّهی برسد و به سرّ فدا پی ببرد. حضرت عبدالبهاء به زیبایی این ایثار او را توصیف می‌فرمایند:

"هو الله ای موقن به آيات‌الله، از غرائب آثار و عجايب اسرار پروردگار در هر دور و کوری سرّ فدا بود يعنی جمعی از کأس ماء طهور مزاجها کافور سرمست و مدهوش شده رقص کنان به قربانگاه فدا می‌شتافتند و به آتش انجذاب می‌گداختند و هلهله‌گويان و پاکوبان و خندان و شادمان نعرهٴ طوبی لی بُشریٰ لی به عنان ملأ اعلی می‌رساندند ولی تا به حال چنين وجد و سرور و جذب و حبور که در ميدان جانفشانی از حضرت روح‌الله به ظهور رسيد از نفسی مسموع نشد. چه که آن طفل صغير هنوز بوی شير از فم مطهرش مي‌آمد. با کمال صباحت و ملاحت چون بدر منير، از افق اغلال و زنجير، رويش تابان و لبش خندان و لسانش ناطق به ذکر رحمن و بصرش متوجه به ملکوت يزدان بود. در تحت سلاسل و اغلال چنان نعرهٴ يا بهاء الابهی برآورد و زبان به تبليغ گشود که شور و وله در ملکوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحيّر ساخت و خندان و رقصان و پاکوبان در ميدانْ جانفشانی نمود. يا ليتَ کُنتُ مَعَهُ فَاَفوزُ فوزاً عظيما. باری اين است قدرت و قوت انجذاب در دور جمال مبارک روحی لشهداء سبيله الفداء. تا به حال چنين واقع نگشته که کودکی خردسال گوی سبقت و پيشی را از مردان ميدان ببرد و از افق فدا با کمال انقطاع با رخی تابان طلوع نمايد. اينست شأن نفوس مقدّسه در اين کور عظيم و اشراق مبين . ملاحظه فرمائيد طفل صغيری چون بر ميثاق الهی ثابت و مستقيم بود به چه سلطان مبينی مبعوث شد که هر منکری مبهوت گشت. اين است شأن متمسّکين به عهد و پيمان الهی. بعضی از گماشتگان که در طريق نگهبان بودند روايت نمودند که آن نوگل بوستان الهی در بين راه در تحت سلاسل و اغلال خندان و غزلخوان بود و البهاء عليک ع‌ع" (تاريخ شهداي امر وقايع طهران، تألیف محمّدعلي ملك‌خسروی ص٥٣٦-٥٣٧)

**ظهور سرّی از اسرار الهی**

در پایان به نقل لوحی از حضرت عبدالبهآء، خطاب به یکی از احبّاء به نام اسمعیل، اکتفا می‌شود که در آن "سرّ فدا" را بیان می‌فرمایند:

"هوالأبهى اى سُمّى ذبيح الهى هم‌نامت در ميدان قربانى يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ فرمود و به فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ فائز گرديد. و اين نبوده مگر محض ظهور سرّى از اسرار الهى و بروز رمزى از رموز جمال رحمانى تا سرّ فدا در حيّز شهود ظهور و بروز نمايد و ذبح عظيم که فداى ربّ جليل است معروف و مشهود آيد. در آن مقام، میش به فدائى در قربانگاه اسمعيل عليه السلام تقديم شد و امّا در قربانگاه عاشقان جمال ابهى سرهاى سروران است که در زير شمشير افتاده و سينه‌هاى آزادگان است که خستهٴ تير گرديده و جگرهاى والهان است که به آتش حسرت سوخته است و دلهاى آشفته‌گان است که افروخته است. چه نعمتى اعظم از آن است که اين جسم ضعيف فداى ربّ جليل گردد و اين خون عتيق قربان دلبر بي‌مثل و مثيل شود و البهآء عليک ع‌ع (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهآء، شماره ۱۳، ص٩٧-٩٨)